

لابی بی شریفه خانم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
 قاسم نانا از مسکد برادران خود را برای تعلیم اوستی فرستاد بلکه طعام مرغوبی که حضرت چنان میگفتند
 در دست ایشان میفرستاد که حضرت بخانهاش میفرستاد و در راه افتاد این بزرگوار خود را غلبه
 ز دست و دست نعل کرد که غلظان جا افتاده است جلده برود بسیار قندک با نفعه چنانچه از شاد شد که محمد مرستیان
 را در خود بی بی شریفه مذکور در وقت صبح از زبانی والده خود شنیده ام تحقیق است درین شب که غایت
 گرچه این چنین قصه هائی تا شایسته سنگ چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و قریب است
 ان میباید که محرم لغتی بطور شایقان جهت فرقه پرورش کرده بود ناگاه یکی کور شد بحال وقت بود
 و میباید چند یکی از آنها پر و از کرده رفت زیاد باعث حولی گردید بعد از آنکه یکی در پیچ برگشته
 بدست ماده خود کور داد و او چشم خود مال پیناشد کور شد کوی بجایان نشین آن چوب برادر دست
 و پایسته روانه شد که بی یاران خود گوید ناگاه چنانچه دید روان و فریبش دو پهلوان سیاه
 تنیدگشایی میکردند درین تعجب وان شده از هر که می پرسید میگفت دیوانه است چنین این شخص
 نمان تا باین شهر رفت ناگاه در تیراوی سفید غالب شده بجا آورده رفت این شخص شکر کرد که جوان زمانه
 بر او راه او درین میگذرد او را دیوانه گفته ناخوش شدند و از پهلوان سیاه گفتی که او گفت طریقی منی هر کسی
 بنزدین عمل نیک بیاموش هر چنانچه همین محال میگردد این وقت سخن نیک غالب شده بجا آورده رفت باین کرده داد
 تحقیق نمود که گمانا تر چوب جدا بود چون باز دستار بگشاید بود از آن پس مانده بود بسیار کور پیناشد
 شلی هر سه هم بکار آمدن چنین حجر برغان هم از همین طور یافته اند یعنی بچه خفاش از خزان میگذرد و میگذرد
 شده است حجر برغان می آرد و اخذ میگردد چنین در کستان حجر مطرف یعنی هرگاه زیر آسمان در اندامی بار و چنان
 تا شایسته سنگ چوب است خوب میدانند از شاد و شریف یعنی اسم هر چه بود لیکن قصه الفلق پرسیدند
 ارجحیت صیانت مولوی چوبه صاحب سوال کردند که جانوران کشف میباشد فرمود بطور جدت یعنی خوب شایسته
 میدانند از شاد و شریف که در زرد در شایسته هم کلا بویوب صحابی طویل القدر بود که حضرت بنده میگردد پس این
 دلیل را از مستفیضان فقها که بنا بر بوسه خورد و پدید میسر شد و میگردد بجات شد که در شایسته علی انکچون مرید

رضا خان را از تفصل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
 اکبر آباد صاحب شرح پدایینو مختصر مسیحی بکشتند لفظ او مشتمل بود شایعاً همان در ایران فرستاد
 هم شد انگلس و مسئله تفسیر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی رشیدی قایل تو اتراند و محال است
 ان پس کتمان امر خود اتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس چند هزار
 ن کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب غیر غلط گردید بر همین دو مسئله
 در نسخه نجوی این هم داخل است این روش و شیخ کشف الغطا هم کرده ارشاد شده که عیادت
 روز موقوف نیست هر گاه خواهد بود و منع آن غلط است ارشاد شده که شخصی از حضرت قبله
 بود که در جزیره رفته بود آنجا سوائی نار چیل و باهی از شرم طعام نیش و دیگر آنیکه از ملک دیگر
 سن امش تاد و طعام از ترکیب همین هر دو زمین میدادند آمدن سید احمد صاحب که اجلامی خلقت
 اند عند الله که ارشاد شده که دنیا جای بگیم نیست اگر گفته شود بهتر است باز فرمود که سابق این
 بیغم که مادر پرتالم احسانها کردند بلکه خدا ساخته در بند انداختند باز چون مولوی نحرالین صاحب
 سوائی یک سپر که او را هم همیشه خود که در کهنه اده کرده بود و تکلف پرورشش آن بزرگ بود
 ل بی سقته میگند را تیدند لیکن برنگر احیا چنان مصروف بودند که مردم در کله اهل و عیال خویش
 ضلالت زوی کردم مریدی عرض کرد که اسپ داده عقب است خریدیم یا نه ارشاد شده که در حدیث
 شمس چیز زن و حویلی و اسپ میاشد اشقر که او را سمنه در شمره گویند و مشکلی بچکلیان مجله
 پس فرمود شمس سمنه سینه مانوی بی نشان بی بر جا که بانی بر در نشان پاپس
 چیل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بدو اتد این را اکثر اهل تجربه
 بشا شده که هب سراج خوش چوب است به عرب میرود در حدیث آمده که عثمان سقانت بنوی
 ده بود اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از سراج و سراج و سراج اکثر ارشاد ایم بخوش
 فاکاد و میگمان این سه چیز سهند شهر است شخصی عرض کردند در سباحت دیده ام که سنگ ایجا
 بکنند میسوزند فرمود در کشید در شاد و بر شاد چلغونه از کمال نیست چو مشعل میسوزند ارشاد

با بر ضرورتی بحال تا یک از او منشش آید مود که این بار رفتن تو بس یا اگر نیست هر فرد بلکه هر مردم است
 و نظریه خود است که شمع غرم نماید فرمود چون جیدی ضروری است صنایع از جمله اولی که گریانی ضعیفی می
 است تقریر نموده جانها سه کشته رونق افزایش آن مرید عرین کرده فرستاد که اگر اینجا دیر شود همچون ما حاضر شده
 فرمودی آنچه این بجزیرت می باشد از آن مرید که منتظر بود و انتظار غیبت گیشید غدر بر روی میان فرمودند
 که که باز تجزیه تو می کنیم دستگیری اگر فرستادند و اندر علم شود و معیت تازه فرمود و از طرف بعضی فرمود
 رید تو به مصاحبه نموده معیت کرد و غیبت شام غم غصبت از خرید بر پای شریف افتاد و دست بسته عرض کرد که بنده
 ضایعی بخدا که بران دل نهد بگر محبت حضرت که در آن خود می دید و چون او سیله نجات می بخار و امیدار دست
 حضرت تراید باشد بران بانه و بر بران حشر شود درین شنا بران مرید قوت طلب کرد تا از قدم شریفی
 نه ایج می کردی گفت بعضی مردم بنا بر نیات ما قنوت بلغیر بنا بر تقاضای علمی حالی مرید میشود و بنا بر
 شوق اجتناب فرید شده است می خواهد که همیشه در قنوت استیجی مرید قنوت عشق باخته باشد و چنانچه در دنیا مشهور
 شاه در عجبی هم مشهور محبت باشد آنحضرت هم را در پیشش و فرخ هر جا که باشد بنده را نگذارند بنده را حق همکاری
 است کار از پیشش ارم نه پر دای من فرودین با شما مردم و زن غلام کنیزک حاضران از را میگیرند دست
 بدی در گرفت اول که قدری تا بقیه غم غصبت خاصه بود تمام قدر بنامت من فرموده او را گرفتار گرفته اشک چشم
 میخیزد تو چه بیا در پس آن خرید در خود است که نعلین بلوسه که بتغیری بود فرموده بود که در دنیا همکارا نشاد شده
 پایار دست خود خواست که نعلین گفته که در پای شریف است و میگیرد از دست خود خجالت که چون از آن دن محل
 است خود ستان در منی آن خرید همین گفته بود آنحضرت هم ارشاد فرمود که چون باشد شیرینی و سیوه نامند و نعلین بلوسه
 رید که است کرد دنیا خجالتش تا برین محل سراد و سه روز و روزه آمد مردم و آن خرید و آنحضرت همه در گریه بودند و آنحضرت
 است آن خرید و عده با هم بودن دعا می از یاد مجتهدین با ملاقات کیسار میفرمود و بجان محبت معیتان عالمیان و
 بران غصبت فرمود که سکر رسیده چسباید و مردم را از آن برائی زان داد اگر خلاقم و دریا فریب کس و

ناشاوره آمد و غصبت کردند

نمونه که نسخه محفوظات طبقات زاهدان کمالین قدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
 زین العابدین و طوسی قدس سره بجا و لقیه سلسله حلیه طبع پوشید



